



یکشنبه، ۱۹ دسمبر ۲۰۲۱

دوکتور نور احمد خالدی

معرفی اقوام عمدۀ افغانستان

اول - پشتون ها

متن سخنرانی در کلب هوس

۲۸ نوامبر ۲۰۲۱م

وطن، اسم، نفوس، منشاء:

قوم پشتون، پختون (پشتانه یا پختانه در جمع) قوم بزرگی است که وطن اصلی شان سرزمین وسیعی از چترال و کنر و اتک و پشاور در شمال دریای سند تا ملتان و کویته، قندهار، هلمند و فراه، ارزگان، کابل و لغمان و ننگرهار میباشد. پشتون‌ها بزرگترین قوم مناطق جنوب هندوکش از غور تا دریای سند هستند. در سال ۲۰۱۹م تعداد مجموعی نفوس پشتونها در افغانستان و پاکستان ۵۰ میلیون تخمین شده است (در حدود ۱۵ میلیون در افغانستان و حدود ۳۵ میلیون نفر در آنطرف خط دیورند در پاکستان). هرگاه تخمینهای منتشر شده ۱۹ مرجع معتبر را در مورد ترکیب قومی نفوس افغانستان در نظر بگیریم، که فیصدی سهم پشتونها را در میان حد اقل ۳۵ فیصد و حد اکثر ۷۰ فیصد قلمداد کرده بودند (به جدول ضمیمه مراجعه شود)، میزان متوسط سهم پشتونها در نفوس افغانستان ۵۵ فیصد میباشد که با برداشت عوام سازگاری دارد.



نقشه مناطق پشتون نشین

پشتونها در هندوستان به نام پتان، افغان و همچنان رو هیله معروف اند و در ایران بنام افغان شهرت دارند. بر اساس تحقیقات ژنتیکی (مجله پلوس وان سال ۲۰۱۲م) پشتونها حد اقل از عصر شروع زراعت و تمدن مسی (از دوازده هزار سال به اینطرف) در سرزمین‌های واقع جنوب هندوکش تا دریای سند مسکون بوده اند. این مردم برای سرزمین خود اسم مشخصی نداشتند.

فارس‌ها، ترک‌تبارها و اعراب به پشتون‌ها که بزرگترین قوم مناطق جنوب هندوکش از غور تا دریای سند بودند لقب آومگان، اپگان و بالاخره افغان را که از زمانه‌های عتیق به سوارکاران و نجیب زادگان در این سرزمین‌ها داده می‌شد اعطا نموده و آن‌ها را "افغان" خطاب کرده و قلمرو شان را "افغانستان" نامیدند. در سفرنامه ابن بطوطه حین سفرش به کابل آمده است: "پس به کابل سفر کردیم در اینجا طایفه ای از عجم زنده گی می کند که افغان نامیده می شوند... کابل از قدیم پایتخت پادشاهان افغان بوده است... (ابن بطوطه متن عربی صفحه ۴۰۶ سفر به کابل ۱۳۲۰م)^{۱۱۱}. این برداشت ناشی از آن است که فارسها، ترک‌تبارهای شمال هندوکش و فارسیوان های ساکن شمالی و کابل و از زبان آنها اعراب پشتونها را "افغان" میگفتند. متعاقب او سیف هروی در کتاب تاریخ هرات^{۱۱۲} که در قرن هفتم هجری (۷۲۱ هجری شمسی معادل ۱۳۲۱م) نوشته شده از "رفتن ملک شمس الدین به افغانستان" به تفصیل یادآوری میکند.^۱ به همین ترتیب در کتاب بابرنامه یا توزک بابری شخص ظهیرالدین محمد بابر^{۱۱۳} از قول مردم کابل در سال ۱۵۲۸م مینویسد که جنوب کابل همه "افغانستان" است.

به تاسی از آن‌ها و با استفاده از کتاب‌هایی مانند کتاب ابن بطوطه، سیف هروی و بعداً تاریخ فرشته^۷ که در زمان مغول‌ها توسط یک نویسنده مهاجر فارسی زبان به نام ابوالقاسم فرشته در هندوستان چاپ شده بود و همچنان بابرنامه یا توزک بابری که در عصر امپراطوری اکبر در هندوستان چاپ شده بود انگلیس‌ها و سایر اروپاییان پشتون‌ها را "افغان" خطاب کردند و سرزمین آن‌ها را افغانستان گفتند.

اما باید توجه داشت که برای فارس‌ها (ایرانی‌ها) تمام مردم جنوب هندوکش "افغان" و قلمرو شان "افغانستان" بوده است. در کتب تاریخی ایرانی در اشاره به مردم افغانستان از اسم‌های پشتون و تاجیک هرگز استفاده نشده بلکه از کلمه افغان و جمع آن افغانه استفاده شده است. بنابر آن طبیعی است که بعد از ایجاد دولت احمد شاه ابدالی اسم کشور افغانستان و ملت افغان در منطقه رواج یافت تا جایی که هفده سال بعد از وفات احمد شاه درانی حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در سال ۱۷۸۹م در مکتوب رسمی عنوانی وزیر اعظم زمانشاه از کشور افغانستان نام می برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر)^{۱۱۴}. تا جایی که من اطلاع دارم این اولین کاربرد رسمی اسم افغانستان توسط یک دولت خارجی است. به جواب این مکتوب رسمی در همان سال وفادار خان وزیر اعظم زمان شاه نیز در مکتوب رسمی خود از کشور افغانستان نام می برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر)، که اولین کاربرد رسمی و ثبت شده اسم افغانستان توسط دولت افغانستان نیز شمرده می‌شود.

حامد نوید می نویسد^{۱۱۵}: "با مراجعه به منابع دست اول تاریخی، کلمه افغان ریشه گرفته شده از اصطلاح اسوه کان (Aśvakan) به معنی سوارکار در زبان سانسکریت، اوه گانا در زبان پرکریت، آومگان در زبان کهن اوستایی، ابگان در زبان پهلوی ساسانی می‌باشد که در ادوار اسلامی به گونه افغان تلفظ گردید و نگاشته شد و در هر دو زبان یعنی پشتو و دری معمول گشت ... اصطلاح 'افغان' به اساس

^۱ تاریخنامه هرات، نویسنده سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (۷۲۱-۶۸۱ق)، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. کتاب تاریخنامه هرات را نخستین بار «محمد زبیر صدیقی»، مدرّس زبان‌های شرقی در پوهنتون کلکته بر اساس یگانه نسخه باقی‌مانده از آن در کتابخانه شاهی کلکته که گویا به قرن هشتم هجری تعلق دارد، تصحیح و با مقدمه‌های مبسوط به انگلیسی و فارسی و به کوشش «خان بهادر خلیفه محمد اسدالله» در سال ۱۳۶۲ در کلکته به چاپ رساند. سپس «غلامرضا طباطبایی مجد» بر اساس همین تصحیح دوباره این کتاب را در ۱۳۸۳ در تهران منتشر کرد.

مطالعات مؤرخین و زبان‌شناسان معروفی چون جان مارتین *Martin John*، ایری کلیوس *Reclus*، *E* فرانسوی، کریستن لیسن *Lassen Christian* نارویجی، مک کرندل *McCrimble* و الکساندر کنینگهم *Cunningham Alexander* بریطانوی لقبی بود که از دیر زمانه‌ها به سوارکاران داده می‌شد، این نظر را *Agrawala* آگره وال محقق معروف هند در زبان سانسکریت نیز تأیید کرده و به نظر او کلمه افغان معرف نام قوم و تباری خاص نبود. از اینرو در میان عشایر پشتون مانند زدران، منگل، غلزی، درانی، هوتک، اندر، کاکر، احمدزی، سربنی، پوپل، سوری، گدون، لودی، احمدزی، ستانکزی، محمدزی، یوسفزی، بنوچی، خروطی، سواتی، سهاک، شینوار، ابدالی، توخی، بارکزی و اقوام دیگر پشتون چون اروکزی، بامی زی، هوت خیل و تره خیل قبیله و یا قومی به نام افغان زی و یا افغان خیل وجود ندارد (حامد نوید، آریانا افغانستان آنلین، ریشه یابی کلمه افغان، ۲۰۱۸/۲/۲۷م). در هندوستان کلمه "افغان" مترادف است با "خان"، با مقام و منزلت و پادشاهی که سلطنت‌های غزنوی، غوری، لودی و سوری را در خاطر مردم هندوستان زنده می‌کند. در هندوستان تمام این سلسله‌ها به نام سلسله‌های "افغان" در مکاتب و پوهنتون‌ها درس داده می‌شوند. حتی در زمان سلسله‌های صفوی، افشاری و قاجاری ایرانی‌ها ما را خراسانی نمی‌گفتند بلکه افغان و جمع ما را "افغانه" می‌گفتند. متأسفانه در ایران بر عکس هندوستان از اسم افغان و افغانه با نفرت و تحقیر و تبعیض ضد انسانی یاد می‌گردد و صد افسوس که در سال‌های اخیر افغان‌های هزاره تبار ما در معرض این تنفر و تبعیض قرار گرفته اند.

امروز اسم "افغان" معرف تمام مردم افغانستان در دنیا است و هویت ملی کشور و دولت‌های "افغانستان" در بیش از سه صد سال گذشته، از زمان میرویس‌خان به اینطرف میباشد. دنیا ما را به این نام می‌شناسد، جنگ‌های سه گانه انگلو-افغان، (۱۸۳۸-۱۸۴۲م، ۱۸۷۸م-۱۸۸۰م و ۱۹۱۹م) جنگ‌های انگلو-خراسان نبودند و در هیچ کتابی به عنوان جنگ‌های انگلو-خراسان درج نشده اند. نمی‌توان بالای تاریخ معاصر کشور خود بخاطر خوشنودی مثنی ستمی سکتاریست و جدایی‌طلب تازه به دوران رسیده خط بطلان کشید.

کریم پوپل در مورد قبایل پشتون در وبسایت مشعل (Mashal.org) ^{viii} می‌نویسد که:

"پخ یا پکت یکی از اقوام جنگجو هندو آریائی است که در کنار شرقی هندو اروپائی زیسته و از آنجا به اثر فشار دیگر اقوام بطرف جنوب هندوکش یورش بردند. بالاخره در محلی مسکن گزین شدند که به نام پکتیس، پکتین، پکتیا و مردم آن را پکتون (پختون) یا خانه پکت‌ها یاد می‌نمودند. پروفیسور مورگنسترن در مورد منشای قبایل افغان نوشته است: پکتوکی برای اولین بار توسط هیرودت نوشته شده است. موصوف یاد آوری نموده است که پشتون‌ها یکی از یازده قبیله آریائی‌ها اند که از جنوب دشت‌های آسیای میانه مهاجرت را آغاز نموده پس از عبور از سلسله کوه‌های سرد هندوکش در حوالی دامنه‌های کوه‌های سلیمان جای گزین شدند. هیرودت می‌نویسد که مردم پکتیک مردمان جنگجو و دلاوری بودند. پشتون‌ها با بلوچ‌ها همیشه در هم زیستی قرار داشتند. مسیر احتمالی که پشتون‌ها داخل غزنی و پکتیا شدند دو نظر است. از راه مرو داخل سیستان قندهار غور بامیان غزنی پکتیا. راه دوم آسیای میانه بلخ بامیان غور غزنی پکتیا. پشتون‌ها مردمان مالدار و خانه بدوش بودند در تابستان‌ها در کوه پایه‌های هندوکش و بابا به مالدار می‌پرداختند. گروه کوچک از این‌ها در قندهار بلوچستان ارزگان بامیان غور غزنی و پکتیا متوطن اصلی شدند. گروه بزرگ آن‌ها خانه بدوش بین غزنی و سیستان بودند. این قوم الی ورود اعراب خط و نوشته نداشته‌اند. پشتون‌های قسمت غربی درسال‌های ورود عرب‌ها مسلمان گردیدند. قسمت شرقی قوم پکت همزمان با حملات اعراب به کابل مسلمان نگردیده پس از اینکه مردم کابل مسلمان شدند آن‌ها مسلمان گردیدند. که مسلمان شدن این قوم مشکل بوده با شکنجه مسلمان گردیدند. که به نام سوته مسلمان می‌گفتند.

پس از اینکه تعداد این قوم از دیاد یافت به ولایات قندهار هلمند لهوگر کابل هجرت نمودند. اعراب،

سلطان محمود غزنوی، غوریان در جنگ‌ها از گروه این قوم (سوری‌ها) در لشکر خود استفاده نمودند. اولاده‌های شنسب (فخرالدین)، امیر پولاد امیر امیرکرورو باقی شاهان سوری در کوهسار تخارستان و غور و هرات و خراسان حکمرانی داشتند و به نام غرشاه یاد می‌شدند. امکان آن می‌رود که غرزوی، غرزی و غلجی از همین دودمان نام گرفته باشد. اکثراً سوریان غور با غزنویان متحد شده در لشکر کشائی غزنویان به هندوستان سهیم بودند. درین لشکرکشائی غوریان که به آل شنسب هم معروف اند صاحب قدرت شده نسل آن‌ها تا هندوستان رسید. کنون تعداد شاخه‌های ملیت پشتون زیاد بوده در هرگوشه وکنار افغانستان پاکستان و هندوستان زنده‌گی دارند." (کریم پوپل، افغان، وبسایت مشعل).

باید نوشت که تیوری مهاجرت اجداد پشتونها را از آسیای میانه به سرزمینهای جنوب هندوکش الی کنار دریای سند هیچ منبع باستانشناسی، زبانشناسی و ژنتیک تأیید نمی‌کند. بر عکس معلومات ژنتیکی قدامت موجودیت این مردم را در این سرزمینها به بیش از دوازده هزار سال ثابت مینماید.

در مورد منشأ اقوام پشتون یک دوست فیسبوی سوال کرد:

سوال: "خالدی صاحب بزرگوار بعضی از پشتونها خودشان ادعا دارند که ما از قوم بنی اسرائیل هستیم و ادعا آن‌ها مبنی از استناد کتاب به نام خورشید جهان است ... نویسندگهای معاصر ما پشتونها را آریایی معرفی نموده به دلیل اینکه از لحاظ زبان شناسی هیچ حرف عبری در زبان پشتو یافت نمی‌شود، درحالیکه کلمات آریایی فراوان است تا در مورد رد و یا تأیید این ادعا یک مقاله بنویسید با احترام." (عبدالله حبیب سرحدی).

حقیقت آنست که ادعاهای فوق با معلومات دست داشته تاریخی، مهاجرت‌ها و معلومات ژنتیکی تطابق ندارد که در زیر به اختصار به آن پرداخته می‌شود:

اول - افرادی بنابر عقاید مذهبی اسم‌های قیس و خالد را که اصلاً دو قوماندان عرب در خراسان بودند و بعد از ختم ماموریت شان در مناطق پشتون نشین اقامت گزین شده در همین مناطق با پشتونها ازدواج کرده از بازگشت به عربستان خودداری کردند و از آنها نسلهای بعدی باقیماند؛ با خالد بن ولید یکی فرماندهان معروف صدر اسلام اشتباه گرفته و شایعات بی اساس منشأ بنی اسرائیلی بودن قوم پشتون را بنیاد نهادند.

دوم - مطالعات ژنتیکی (سلول شناسی) سالهای اخیر موجودیت پشتونها را در تمدن وادی سند و شمال هند و پاکستان در هزاران سال گذشته ثابت کرده است. از کوه‌های غور تا چترال و بلوچستان اقوام پشتون مسکن دارند. مطالعات ژنتیکی قرابت اجدادی پشتونها را در تمدن وادی سند و شمال هند و پاکستان ثابت کرده است. این مردم حد اقل از دوازده هزارسال به اینطرف یعنی از شروع زراعت در این سرزمین‌ها بوده اند.

سوم - تعداد نفوس پشتونها در افغانستان و در پاکستان به بیش از پنجاه میلیون نفر می‌رسد و در حدود ده میلیون پشتون مزید نیز در سایر کشورها منجمله هندوستان، ایران، امارات متحده و سراسر جهان زندگی می‌کنند. با این حساب نفوس پشتون‌ها در جهان در حدود شصت ملیون نفر تخمین می‌گردد. در حالیکه تمام نفوس یهودیان در اسرائیل و سراسر جهان به بیش از پانزده میلیون نمی‌رسد. چگونه امکان دارد که یک شاخه کوچک یک قوم بیشتر از پنج برابر تمام یک قوم باشد و تاریخ شاهدهی برای مهاجرت این کتله بزرگ انسانی از مصر و فلسطین به حوزه دریاهای هلمند و سند نداشته باشد؟

چهارم - از جانب دیگر تاریخ نشان می‌دهد که پشتونها و غوری‌ها دین اسلام و زبان دری را به شمال هند گسترش دادند و در سال ۱۲۲۰م اولین زمامدار پشتون تبار، سلطان جلال الدین (که شهر جلال آباد بنام او مسمی است) ، در هندوستان به قدرت می‌رسد یعنی در کمتر از ۶۰۰ سال بعد از معرفی اسلام. این خود نشان می‌دهد که اقوام پشتون از نظر تعداد نفوس و سابقه زندگی و نفوذ سیاسی در سرزمین‌های میان دریاهای هلمند و دریای سند آن قدامت و پختگی لازم را داشته بودند که آنها را

قادر به تشکیل حکومت در هندوستان ساخت. بنابراین آن با توجه به دلایل فوق نظریه بنی اسرائیلی بودن قوم پشتون با مهاجرت از شرق میانه به این سرزمین‌ها اساس علمی ندارد.

پنجم - بعضی محققین، از جمله کهزاد و ارغندیوال، به این عقیده هستند که قهرمان اسطوره "گرشاپ" گرشاسپنامه اسد طوسی و شاهنامه فردوسی طوسی همان چهره افسانوی "غرغشت" پشتون است. علاوه بر آن این‌ها معتقد اند که صفاری‌ها از اقوام پشتون بودند.

تصادفی نیست که در سرزمین‌های ما پشتون‌ها جاگزین دولت‌های مغولی، صفوی و نادر افشار شدند. آن‌ها بزرگترین کتله واحد قومی این سرزمین‌ها را تشکیل داده قبل از تأسیس دولت افغانستان، بیش از چهار صد سال در هندوستان حکومت کردند و حکومت‌های آن‌ها از غلجی‌ها تا لودی‌ها و سوری‌ها، از بنگال تا کابل و قندهار امتداد داشت. این پشتون‌ها بودند که به عنوان نظامیان غوری‌ها اسلام را در شمال هند گسترش دادند.

فرهنگ پشتون‌ها:

احمد شاه مسعود در یک جلسه تدریسی به شاگردان خود چند سال قبل بیان داشته بود که پشتون‌ها یک قوم بی فرهنگ و عقب مانده هستند! علاوه بر آن در سال‌های اخیر بعضی نویسندگان هزاره و تاجیک با به کار بردن اصطلاحات دولت قبیله و یا قبیلوی در معرفی دولت‌های افغانستان اصطلاحات قوم، اقوام، قبیله و قبایل را در حالت مفاهیم تحقیر آمیز "عقب افتاده"، "بی فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" و غیره به کار می‌گیرند. تکرار این برداشت‌های نادرست قوم پرستانه اثرات مخربی در تکامل ذهنیت‌های جوانان تاجیک و هزاره و بخصوص در طرز دید و رفتار آن‌ها در مقابل قوم پشتون در مجموع و افراد پشتون‌تبار بخصوص برجا گذاشته که در رسانه‌ها و بخصوص رسانه‌های اجتماعی و اینترنتی همه روزه شاهد آن هستیم. این طرز دید مخرب تا جایی پیش رفته که شخصی با سطح علم و دانش رییس جمهور اشرف غنی را که از چند نسل در شهر کابل تولد شده و با فرهنگ شهری کابلی و همچنان متعاقباً پیشرفته‌ترین شهرهای دنیا، بزرگ شده در عالیترین پوهنتون‌های دنیا درس خوانده و تدریس کرده "کوچی" و "قبیله‌یی" خطاب می‌کنند. بیایید ببینیم فرهنگ چیست و فرهنگ پشتون‌ها در مقایسه با فرهنگ تاجیک‌ها و هزاره‌ها کدام است!

از میان صدها تعریف بسیط و مغلق موجوده فرهنگ "Culture"، تعریف ترکیبی آتی فکر می‌کنم حاوی عصاره تعریف‌های با اعتبار موجوده است: "فرهنگ مجموعه دانش، عقاید، ارزش‌ها، رفتار و وسایلی است که جوامع بشری در حیات روزانه خود و در رابطه به همدیگر بکار می‌گیرند که متکی به آموختن متداوم بوده و به انتقال این دانش به نسل‌های بعدی می‌انجامد."

آیا پشتون‌ها همانطوری که احمد شاه مسعود در یک جلسه تدریسی به شاگردان خود چند سال قبل بیان داشته بود یک قوم بی فرهنگ و عقب مانده هستند؟

انفاقاً بررسی این مسئله آسان است. انعکاس فرهنگ بالاتر در چه چیزهایی است؟ آیا سیستم‌های زراعتی در مناطق تاجیک نشین (پروان، کاپیسا، پنجشیر، غوربند، سالنگ و بدخشان) بهتر و پیشرفته‌تر از ننگرهار، کنر، لغمان، پکتیا، قندهار و هلمند می‌باشد؟ جواب این سوال منفی است. آیا مناسبات زراعتی در مناطق تاجیک نشین بهتر از مناسبات زراعتی در مناطق پشتون نشین است؟ باز هم جواب آن منفی است. آیا روابط اجتماعی در مناطق تاجیک نشین بهتر از روابط اجتماعی در مناطق پشتون نشین است؟ باز هم جواب آن منفی است.

بنابر آن این ادعای برتری فرهنگی تاجیک‌ها در برابر پشتون‌ها در افغانستان در چه عناصری انعکاس یافته است؟ طورکه قبلاً اشاره گردید مثال احمد شاه مسعود موضوع شهر نشینی تاجیک‌ها در مناطق

پشتون‌نشین اورگون و گردیز می‌باشد. آیا این درست است؟ باید یادآوری کرد که تاجیک‌ها در ارگون و گردیز جوامع اقلیت قومی را تشکیل می‌دهند و این جوامع اقلیت به زمین دسترسی نداشتند. تاجیک‌ها در ارگون و گردیز مانند هر جامعه اقلیت در جوامع فیودالی در سراسر دنیا ناگذیر به مشاغل حرفه‌ای، تجارت و صنعت پرداختند. به هندوها و سیک‌ها در ننگرهار، پروان و کندهار توجه کنید. به یهودی‌های در سراسر دنیا توجه کنید. همه این اقلیت‌ها شهرنشین و تاجر پیشه بوده اند چون به زمین دسترسی نداشتند. بنابر آن این فرضیه درست نیست.

آیا پشتون‌ها یک جامعه شگوفان فرهنگی خراسانی را در هم شکسته و بر خرابه‌های آن یک دولت بی‌فرهنگ عقب‌گرای قبیلوی ایجاد کردند؟ داکتر صاحب‌نظر مرادی در مقاله تحت عنوان از "احمد شاه ابدالی تا عبدالرحمن خان" در جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش. می‌نویسد^{ix} که:

" مرگ نادر افشار خراسانی در سال ۱۷۴۷م منجر به بروز تحولات تازه سیاسی و قبض و بسط جغرافیایی در قلمرو ایران و خراسان بزرگ و به دنبال آن در هند و ماورالنهر گردید و... احمدخان ابدالی ثم درانی رئیس قبیله غلجی... حکومت افغان‌ها متشکل از چند قبیله پشتون را در قندهار اساس گذاشت. از آن به بعد حاکمیت سیاسی خراسان در محوریت قندهار... قرار گرفت؛ که روند شکل‌گیری و توسعه نظام قبیله‌ای آن‌ها را به تصاحب کشوری که بعدها به اسم "افغانستان" مسمی شد، مساعد نمود... احمد شاه ابدالی با فراخواندن کنسرواسیونی متشکل از اقوام و قبایل پشتون اساس‌گذار حکومت قبیله‌ای بر بخشی از خراسان بزرگ گردید [صاحب‌نظر مرادی، جریده انترنتی "خراسان زمین چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش.]."

در این برداشت کاربرد اصطلاحات قوم، قبیله‌ای و قبایل در حالة مفاهیم تحقیرآمیز "عقب افتاده"، "بی‌فرهنگ"، "بدوی"، "ابتدایی" کاملاً واضح است. در حالی که موجودیت یک سیستم دموکراسی قبیله‌ای با یک کود اجتماعی پشتون‌والی به مثابه یک پدیده مثبت به حاکمیت رهبران پشتون مشروعیت اجتماعی بخشیده و مرجع قدرت نظامی آن‌ها را فراهم می‌کرد.

واقعیت آن است که در دو صد سال قبل از قیام میرویس‌خان و ایجاد سلسله هوتکی و متعاقب او احمد شاه درانی در این سرزمین‌ها مغول‌ها و صفوی‌ها و نادر افشار حکومت کردند. با مطالعه نوشته صاحب نظر مرادی یک جوان کم اطلاع تاجیک و هزاره فکر خواهد کرد که گویا پشتون‌ها یک دولت عقب افتاده قبیلوی را در خراسان بزرگ و ایران به عوض یک دموکراسی پیشرفته جفرسونی که با احترام به موازین حقوق بشر در زمان صفوی‌ها و نادر افشار اداره می‌شد، برقرار کردند! واقعیت آن بود که شاه اسماعیل صفوی به درباریان خود هدایت داد تا گوشت بدن مرده شیبیک خان اوزبیک را بخورند! به تأیید محقق و گوینده تلویزیونی ایرانی (بهرام مشیری) دولت صفوی به گورگین خان هدایت داده بود که از هیچ ظلمی بالای افغان‌های سنی مذهب فرو گذاشت نکند. همچنان نادر افشار "خراسانی" آنقدر در خراسان و سایر بلاد ظلم کرد و آدم کشت، از جمله پسر خود را کشت و به قتل عام مردم دهلی پرداخت، که بالاخره اطرافیان سرش را از تنش جدا کردند و لاشه اش را در بیابان انداختند!

امروز هیچ شاعر، نویسنده، معمار، افسر نظامی، رهبر ضد استعماری، عالم دینی تاجیک تبار و هزاره را که در این دوران میزیسته و از خود اسمی بجا گذاشته باشد بخاطر نداریم. برعکس این میرویس‌خان هوتکی، شاه محمود هوتکی، شاه اشرف هوتکی و احمد شاه ابدالی بود که اقوام خود را در مقابل استیلای بیگانه تجهیز کردند و سلطه بیگانه را نه تنها خاتمه دادند بلکه امپراطوری صفوی را نیز ساقط کردند. آیا مؤفقیت قیام رهبران پشتون تصادفی بود و یا نتیجه طبیعی و منطقی تکامل قبایل پشتون و نقش تعیین کننده آن‌ها در این سرزمین‌ها می‌باشد؟

عوامل مؤفقیت قیام رهبران پشتون چه بود؟ آیا سیستم پیشرفته روابط قبیلوی آن‌ها در پیروزی شان سهم داشت؟ اولین مزیت میرویس‌خان و متعاقب او احمد شاه ابدالی تفوق عددی قوم پشتون به حیث

بزرگترین قوم ساکن این سرزمین‌ها از خراسان تا قندهار، کابل و پشاور بود. مزیت دوم او آگاهی رهبران پشتون از شرایط مسلط در امپراطوری‌های پوسیده صفوی و مغولی و افشاری بود که توانستند از آن به نفع مردم خود استفاده کنند. مزیت سوم موجودیت یک سیستم دموکراسی قبیله‌ای با یک کود اجتماعی پشتونوالی بود که به حاکمیت رهبران پشتون مشروعیت اجتماعی بخشیده و مرجع قدرت نظامی را فراهم می‌کرد. مزیت چهارم آن بود که اقوام ساکن کشور به درجات مختلف از شرایط مسلط اجتماعی و سیاسی مسلط استیلای مغولی هند و صفویان فارس راضی نبوده یک زعامت بومی را ترجیح دادند. رهبران اقوام تاجیک، اوزبیک و هزاره در بطن حوادث آن‌زمان فعالانه و یا خاموشانه رهبری پشتون‌ها را با آگاهی عملی از این که بزرگترین قوم ساکن این سرزمین‌ها اند پذیرفته در طول سه صد سال هیچ جنبش قابل ملاحظه‌ای جدایی طلبی در این کشور به ظهور نرسید.

سیستم روابط قبیله‌ای پشتون‌ها: اصول پشتونوالی:

اولیور روی^x در کتاب اصلی و معروف خود راجع به افغانستان (اولیور روی، اسلام و مقاومت در افغانستان، کمبریج، چاپ دوم ۱۹۹۰) کود مدنی پشتون‌ها یا «پشتونوالی را» دموکراتیک^{۳۶} خوانده (ص ۳۶) می‌نویسد «در زون‌های قومی یک سیستم مثبتی که شامل کود مدنی پشتونوالی و سیستم جرگه‌ها اند موجود می‌باشد. پشتونوالی از یکطرف یک ایدیولوژی بوده و از جانب دیگر یک مجموعه حقوق مدنی را تشکیل می‌دهد. کود مدنی قبایلی در ذات خود غیر مذهبی بوده و در سطح قانون، پشتونوالی و شریعت حتی مخالف همدیگر اند». غرزی لایق مینویسد^x:

«پشتونوالی» چیزی نیست جز گردآورد ارزش‌ها، نرخ‌ها، ضابطه‌ها، دستورها و هنجارهای نانوشته‌ی قبیله‌های پشتون که در جاری سده‌ها و هزاره‌ها هستار باهمی پشتون‌ها را به مثابه‌ی یاخته‌های خود گردان انسان ... می‌چرخانده و نبود قانون و فردادهای حقوقی رسمی را منتفی می‌ساخته است. «پشتونوالی» از ذات زنده‌گی بدوی قبیله‌ی و نیاز قبیله به مثابه‌ی هسته‌ی خودمختار همبود انسانی مایه گرفته، به پخته‌گی رسیده و با زوال قبیله با پایان خردورز خویش می‌رسد. هم‌پا با پیدایش و گسترش اسلام در سرزمین‌های زیست قبیله‌های پشتون، جوهر «پشتونوالی» با احکام شریعت آراسته‌تر گردیده، در آتیه اما، درون‌مایه‌ی «پشتونوالی» با زیور شریعت آمیزش تنگ یافته و به مثابه‌ی یک قانون تمام‌عیار روزمره‌گی‌های قبیله‌ها را نظم و آراسته‌گی می‌بخشیده است. پروسه‌ی سرشتی زوال تدریجی قبیله و چیره‌شدن گام به گام دولت‌داری در سرزمین‌های قبیله‌های پشتون سبب جاگزین‌شدن قانون‌ها و هنجارهای نوین به جای نرخ‌های «پشتونوالی» گردیده، در گستره‌ی سخت‌جان «مناطق قبایلی» هم‌مرز با خط نام‌نهاد «دیورند» اما، ضابطه‌های «پشتونوالی» در کنار قانون‌های رسمی دولتی هنوز جاری و باقیست. هنجارها و نرخ‌های «پشتونوالی» با تمام تندگی و درشتی خویش بالای تمام افراد قبیله، بدون تمایز، قدرت اجرایی دارد. فرداد «پشتونوالی» برای خان قبیله و چوپان قبیله و برای زنان و مردان قبیله هم‌سان قابل اجراست. پشتونوالی بازتاب بی‌چون و چرای زنده‌گی باهمی و غیرطبقاتی قبیله است. هیچ گوشه‌ی هستار مادی و روحانی قبیله از چشم تیزبین نرخ‌های «پشتونوالی» پوشیده نمانده، پرسمان کیفر و سزا با تمام ظرافت و کلیت روزمره‌گی‌های قبیله را مدیریت می‌کند. نه‌باید از یاد برد که نرخ‌های «پشتونوالی» در میان خیل‌ها، قبیله‌ها و اتحادهای بزرگ قبایلی هم‌سان و یک‌گونه نه‌بوده، بلکه در وابسته‌گی با نیازهای روزمره‌ی هر کانون قبیله‌ی با ناسانی‌هایی همراه اند» ... نرخ‌ها و هنجارهای نام‌دار «پشتونوالی» به گونه‌ی مثال در سرشته‌های حقوقی قبیله‌ی چون جرگه، بدل، ننواتی، ننگ و ناموس، خون‌خواهی، تور، تربور، توره، تیره یا کانی، میراث، بدرگه، خوری، خلوپینتی، هم‌سایه، برمته، ملاتر، لنگی، ناغه، روغه، حجره، پور، دبره، چیغه و سری از ارزش‌های دیگر بازتاب ویژه می‌یافته اند که هر کدام به واکاوی جداگانه

نیازمند است که از حوصله‌ی این کوتاهه بیرون می‌باشد. " (فیسبوک ۲۱ نوامبر ۲۰۲۱). اولیور روی می‌نویسد در جوامع غیر پشتون چوکات اصلی اصول جزایی را "شریعت" تشکیل می‌دهد اما در شرایطی که پیروی از شریعت صرف در حد شعار باقیست، هیچ سیستم دیگری موجود نیست که جای آن را بگیرد" (ص ۳۵). نتیجه طبیعی چنین حالتی در روستاهای غیر پشتون‌نشین به‌وجود آمدن حاکمیت مطلقه خوانین و زورگویان محلی و رهبران دینی می‌باشد که اشکال افراطی آن را در دهات هزاره‌نشین هزارمجات مشاهده می‌کنیم.

جنبش طالبان و ارزش‌های "پشتونولی":

آنانی که جنبش طالبان را جنبش خاص قوم پشتون می‌دانند از تضاد نهفته درونی میان ارزش‌های کود مدنی "پشتونولی" و ماهیت عمیقاً مذهبی جنبش طالبان بی‌خبر اند. در بالا به نقل از صاحب‌نظر مرادی خواندیم که احمد شاه ابدالی مقررات وضع نمود. دلیل وضع مقررات توسط احمد شاه ابدالی آن بود که اصول "پشتونولی" طوری‌که در بالا از قول اولیور روی دیدیم در سطح قانون با "شریعت" در تضاد قرار دارند. در جوامع سنتی پشتون‌ها، در دهات، مقام ملا در آن سطحی نیست که در قرا و قصبات غیر پشتون‌نشین افغانستان، بخصوص در میان اقوام هزاره وجود دارد. مظاهر آن را همه روزه در بوسیدن دست‌های محمد محقق توسط هواداران هزاره او در صفحات تلویزیون‌ها مشاهده می‌کنیم. مقام ملا و روحانی در هزاره‌جات، در میان شیعیان، در سطح پیشوا، مرجع تقلید است. ملا چنین مقامی در جامعه پشتون ندارد. اکثر این ملاها حتی در جرگه‌های قومی دعوت نمی‌شوند. نقش ملا در جوامع سنتی پشتون‌ها نقش مشورتی است نه نقش تصمیم‌گیرنده. از این رهگذر یک تضاد درونی میان جنبش طالبان و سیستم عنعنوی قومی پشتون‌ها موجود است.

فراموش نکنیم که طالبان دست‌آورد مدرسه‌های مذهبی در مناطق قبایلی و پشتون‌نشین در پاکستان می‌باشند. اکثر این افراد در کمپ‌های مهاجرین در خاک پاکستان تولد یافته بزرگ شده و با ایدیولوژی و هابی تطبیق بدون چون و چرای "شریعت محمدی" تدریس شده اند که با پول عربستان سعودی و با امامان سعودی و وهابی پاکستانی طرف اجرا قرار گرفته است. در وجود اکثر این افراد آن احساس تاریخی تعلق داشتن به افغانستان، ارزش‌های ملی افغانستان، اصول پشتونولی و ناسیونالیسم افغانستان وجود ندارد. یک مثال آن را در تخریب مجسمه‌های بودایی بامیان می‌توانیم ببینیم. مجسمه‌های بامیان در طول حیات نزدیک به سه صد سال دولت‌های عنعنوی پشتون در افغانستان، به حیث سمبول‌های ملی و باستانی کشور دست نخورده باقی ماندند. در حالی که طالبان بنا بر تعصب مذهبی خود و بخصوص با همدستی با متعصبین آی اس آی در ضدیت با هندوستان، از تخریب آن‌ها لذت بردند. با آن‌هم، در زمان حاکمیت خود طالبان جرأت مداخله در اموری را که بر اساس اصول پشتونولی در دهات و روستاهای پشتون‌نشین اداره و اجرا می‌گردید، نداشتند.

جرگه‌ها:

تعدادی هم طالبان و تفکر طالبانی را تبیین فرهنگ قوم پشتون قلمداد کرده این گروه را مبین اهداف سیاسی و اجتماعی قوم پشتون می‌دانند. واقعیت آن است که در طی بیست و دو سال گذشته جنبش طالبان به مثابه یک نیروی اجتماعی، سیاسی و نظامی در افغانستان فعال بوده بالای اوضاع امنیتی، سیاسی و اجتماعی کشور اثرگذار می‌باشد. گروه طالبان از نظر سیاسی و فکری پیروان یک اندیشه افراطی عقب‌گرا اند که با موازین پیشرفته علوم و تمدن در عرصه های تعلیمی، اجتماعی، حقوقی، دولتمداری، بشری زمان جاری سازگار نیستند. نه تنها طالبان مبین آرزوها و اهداف قوم پشتون در ایجاد یک جامعه پیشرفته نیستند بلکه طرز تفکر و شیوه حکومتداری آن‌ها از ریشه با زعامت تاریخی دولت‌های افغانستان متفاوت است.

در این مورد این صاحب‌نظر مرادی صدق میکند که:

"احمدخان فرزند زمان خان رئیس قبیله ابدالی هم برای کسب رضائیت و جاری نمودن اقتدار سیاسی خود در برابر رقبایش در سال ۱۷۴۷ در قندهار از شیوه تدویر این نوع "جرگه" ها استفاده نمود، به فیصله آن صبغه قانونی و ملی بخشید.... احمد خان با توجه به مناسبات جامعه قبیله‌ای وضع مقرراتی را روی دست گرفت و... برای رهنمود سران قبایل مربوط خویش همچو اساسنامه دینی، سیاسی و نظامی به کار گرفت. از تدوین مقررات نامبرده به خوبی برمی‌آید که احمد خان به فقه و شریعت سرتاسری اسلام اکتفا نکرده برای تنظیم نظام قبیلوی خویش به وضع مقررات ویژه قبیلوی نیازمندی احساس نموده است [صاحب‌نظر مرادی، خراسان زمین، ۲۸ قوس ۱۳۹۰]."

جرگه‌ها و لویه جرگه ها سنت های قبایلی اقوام پشتون هستند. هیچ کسی هم ادعا ندارد که این سازمان های اجتماعی بر اساس اصول دموکراسی جوامع غربی ایجاد و انکشاف یافته اند. اما در طول تاریخ این جرگه‌ها به اقوام شامل ملت افغانستان فرصت‌های لازم برای تصمیم‌گیری مشترک بالای موضوعات مبرم ملی فراهم کرده اند. مثال‌های سال‌های نزدیک را در نظر بگیریم. تصامیم کنفرانس بن تنها بعد از تصویب آن از طرف یک لویه جرگه مشروعیت یافت و متعاقب آن لویه جرگه سال ۲۰۰۴م قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را تصویب نمود. من حتی یکی از رهبران تاجیک و هزاره و اوزبیک را بخاطر ندارم که این دو لویه جرگه را به مثابه سنت های عقب افتاده محلی قبایلی تحریم کرده باشند. اما چنین تحریم از طرف داکتر عبدالله عبدالله در سال ۲۰۱۳ در مقابل لویه جرگه مشورتی که از طرف رییس جمهور حامد کرزی دعوت شده بود صورت گرفت و حامیان او با هیاهو به تحقیر و دلیل کردن لویه جرگه پرداختند و تشکیل آن را در موجودیت شورای ملی غیر لازم و یک عنعنۀ مردود قبیلوی خواندند. عبدالله و حامیان آن ها فکر می کردند که حامد کرزی لویه جرگه را دعوت کرده تا به واسطه آن ها معاهده امنیتی با امریکا را رد کند. با وجود آن که حامد کرزی چنین توقعی داشت، اما خلاف آرزو و نیت او لویه جرگه معاهده امنیتی با امریکا را تأیید کرد و نشان داد که قادر است مستقلانه از هدف حکمران وقت تصمیم بگیرد. از شگفتی های روزگار یکی هم آن است که این روزها این داکتر عبدالله عبدالله و حامیان او اند که حالا بیصبرانه در انتظار تدویر لویه جرگه بعدی هستند چون تنها و تنها یک لویه جرگه می تواند قانون اساسی کشور را تعدیل نموده مقام جدید "صدراعظم" را در تشکیل دولت افغانستان اضافه کند و به نقش او در دولت افغانستان مشروعیت ببخشد.

باید در نظر داشت که دولت های متکی به نظام به اصطلاح قبیلوی در یک کشور کثیر القومی افغانستان توانست برای بیش از سه صد سال بدون کدام جنبش جدی تجزیه طلبی، دوام کند. جالب این است که در برنامه سیاسی و اجتماعی بیش از ده نامزد ریاست جمهوری در آخرین انتخابات ریاست جمهوری (۲۰۱۴م) نه تنها تجزیه طلبی بلکه حتی موضوع فدرالیسم گنجانیده نشده بود. عوامل این استقرار سیاسی را توماس بارفیلد در مقدمه کتاب خود تحت عنوان "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"^{xii}، که "سلاطین درانی از سال ۱۷۴۷ تا ۱۷۷۸م با وجودی که از نظام اجتماعی قبیلوی پشتون برخاسته بودند، اما تسلسل زمامداری خود را بر اساس یک مدل حکومت متکی بر سلسله مراتب درونی خانواده‌گی خود تنظیم می‌کردند. این زمامداران از تطبیق مدل دموکراتیک قبیلوی که در سطح محلی قبایل پشتون موجود بود، خودداری کردند (توماس بارفیلد، ص ۴). با این شیوه زمامداران پشتون قادر شدند مدعیان سلطنت و زمامداری را از حیطره وسیع قوم و قبیله خارج کرده در یک محدوده خاص خانواده‌گی محدود بسازند و بالقوه سطح مخاصمات ممکنه را کاهش دهند.

تحقیقات ژنیتیکی پوهنتون پورت سموث، پروفیسور مازیار (مجله پلوس وان سال ۲۰۱۲م)
این بطوطه متن عربی‌سفر به کابل ۱۳۲۰م، ترجمه انگلیسی،

ii آثار یخنامه هرات، نویسنده سیف بن محمد بن یعقوب الهروی (۷۲۱-۶۸۱ق)، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، ۱۳۸۳

vii آبا بر نامه یا توزک بابری، ظهیرالدین محمد بابر، ترجمه انگلیسی از اصل ترکی، انت سوزانا، لندن
v تاریخ فرشته، ابوالقاسم محمد فرشته، *انتشار اسلام در هندوستان*، ترجمه انگلیسی از روی متن اصلی فارسی، جان برگز، چاپ کلکته

viii میر محمد صدیق فرهنگ، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، انتشارات عرفان، تهران ۱۳۵۸
vii حامد نوید، آریانا افغانستان آنلاین، *ریشه یابی کلمه افغان*، ۲۰۱۸/۲/۲۷ م.

viii کریم پوپل در مورد قبایل پشتون در وبسایت مشعل (Mashal.org)
ix صاحب نظر مرادی "از احمد شاه ابدالی تا عبدالرحمن خان"، جریده انترنتی "خراسان زمین" چاپ ۲۸ قوس ۱۳۹۰ ه.ش
x اولیور روی، *اسلام و مقاومت در افغانستان*، متن انگلیسی، چاپ دوم، یونیورسٹی کمبرج، چاپ دوم ۱۹۹۰
xi غرزئی لایق، فیسبوک ۲۱ نوامبر ۲۰۲۱
xii توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان" ۲۰۱۰ March ۲۹ :
Thomas J. Barfield,

پایان قسمت اول